

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

سید هاشم سدید

۲۱.۱۱.۲۰۱۰

اوج انسانیت و آزادگی!

چه بپذیریم و چه هم نپذیریم مسلمان یا یهود و مسیحی و هندو و... بودن ما (بشر) برحسب تصادف است. آنگونه که واقعیت های عینی و تاریخی و واقعیتهای ملموس و تجربه شده در طول حیات بشری نشان داده، هیچ نیروی غیر بشری در تعیین اعتقادات یا باور های دینی انسانها، نه امروز و نه در گذشته های دور و نزدیک، دست نداشته و تاثیرگذار نبوده است؛ و هیچ نیروی فرا بشری در پی آن نیست و علاقه ای به این ندارد که انسان یهود باشد یا مسلمان یا بودائی و عیسوی و ... یا انسانی را وظیفه بدهد که انسان دیگری را به خدا دعوت کند یا او را مجبور به عبادت وی سازد یا به نام کفر و اسلام و ... انسان یا انسان های دیگری را با شقاوت و قساوت نابود کند. کودکی که در هندوستان در یک فامیل مسلمان به دنیا می آید، دین پدرانش را اختیار میکند. این کودک مطابق آنچه پدر و مادرش به او آموخته اند فکر میکند و حلال و حرام و خوب و بد و تعابیر دیگر از زندگی مادی و معنوی و جهان و پیدایش و... را برحسب آنچه از خانواده و محیط عقیدتی و مسجد و ملا و... آموخته شایسته و ناشایسته می داند و صواب و ناصواب می خواند و به هر آنچه که اعتقادات و پدر و مادر و جامعه دینی اش آن را نیک بخواند، اگر مسلمان خوب باشد، پایند بوده عمل میکند و از هر آنچه خانواده و محیط دینی وی دوری کند او نیز از آن دوری نموده آنچه را بد و ناروا می داند و به قول جمال زاده "هر حسنی برای او صورت قبیح به خود می گیرد". به مسجد می رود، روزه می گیرد، نماز می خواند، خیر و خیرات می کند، نذر می بندد و قربانی می کند و حج می رود و ... و قرآن میخواند و واجبات و فرائض و سنت ها را به عنوان یک فرد مسلمان قبول دارد و رعایت می نماید.

در همین کشور طفلی که در یک خانواده هندو به دنیا می آید، وقتی بزرگ شود، یک هندوی به تمام معنی بار می آید. تغییر و تفاوت بین این دو کودک، مسلمان و هندو چه، که تغییر و تفاوت میان دو کودکی که در دو خانواده هندو که یکی شدیداً متعصب است و دیگری لیبرال، هم به آسانی قابل تمییز است. همین گونه کودکی که در خانواده مسیحی یا بودائی یا سکته به دنیا می آید، هر کدام دین پدران شان را می گیرند؛ نه دین غیر از دین پدران شان را.

آیا این خواست و اراده آن نیروی فرابشری است، یا تصادف که یکی در خانواده هندو به دنیا می آید و دیگری در خانواده مسلمان یا عیسوی و یهود؟

به مقیاس کشورها و جهان هم، اگر به این مسأله توجه کنیم، باز هم همین نمونه ها را می توان مشاهده کرد و به همین نتایج می توان رسید.

آیا واقعاً در خلق اینهمه گونه هائی از باورها و خدایانی که همه این ادیان یا مذاهب برای خود ساخته اند و آن ها را می پرستند، نیرو یا نیروهای فرابشری دست دارند؟ یا این که مسلمانی آن کودک مسلمانی که در بوزنیا یا در آلبانی و افغانستان و تایلند و ... تولد می شود و یهودیت آن یهودی که در امریکا یا روسیه، ایران و اسرائیل چشم به جهان می کشاید، یا مسیحیت آن مسیحی که در گروئنلند یا نیوزیلند و المان و جاپان زاده می شود یا زاده شده است، تصادفی بوده و بستگی به جبر خانواده، محیط و جبر طبیعت دارد؟

چرا کودک های مسلمانی که از کشورهای مسلمان افریقا یا آسیا و ... توسط مسیحیان به فرزندی گرفته میشوند، بعد از آمدن به انگلستان، فرانسه، المان یا امریکا و ... زمانی که در فامیل های عیسوی می رسند و زندگی را آغاز می کنند، هیچ کدام مسلمان بار نمی آیند و رابطه شان با دین اجداد شان قطع می شود؟

آیا این خواست همان نیروی فوق بشری است؟ یا جبر - خواست - خانواده و محیطی که او در آن تولد یافته بود - فقر و نیازمندی پدر و مادر کودک - و خانواده و محیطی که او بعداً در آن قرار می گیرد؟

اگر خواست یک نیروی فرابشری - حال خدا یا گاد یا پوهه یا بگوان یا ...، هر چه آنرا می نامید - این است، چرا این نیرو باید چنین کند؟ ما معترض به کار این نیروی فرابشری نیستیم! سؤال ما برای آن است که علمای دینی ما - چون ما با این ها سروکار داریم و نه با علمای دینی یهود و عیسوی و ... - ما را برای یافتن پاسخی معقول یعنی پاسخی که عقل بتواند آنرا بپذیرد کمک کنند. نگوئید که به مسجد بیائید تا علماء شما را کمک کنند. قلم بر دارید و بنویسید تا هزار ها انسانیکه با چنین مشکل یا سؤالی روبرو هستند بدانند که علت یا علل آن چیست.

ما مسلمانان معتقد به این هستیم، البته برحسب حکم قرآن و تعالیم دین، که اسلام بهترین دینی است که خداوند برای بندگانش برگزیده است و هر کی غیر از این دین، دین دیگری را بپذیرد بی دین یا کافر است و مستوجب آتش دوزخ می باشد!

اگر این کار، تغییر دین کودک، به انتخاب خود کودک نیست، چرا کودک را باید مقصر دانست و چرا کودک مستحق آتش شناخته می شود؟ چرا این کودکی که هنوز نه خود را می شناسد و نه پدر و مادر خود را و نه جهان و هستی و خالق و مخلوق و خلق شدن و بد و خوب و کفر و ایمان و خدا و شیطان و بهشت و دوزخ را و بدون این که خواست و اراده خودش در کار بوده باشد از دامن اسلام رانده می شود و به دامن کفر پرتاب می گردد، باید در کفر بمیرد و در آتش دوزخ بسوزد؟ خانواده جدید این کودک پر و بال - به قول "گوئتر آندرس" - این کودک را که باید در فضاها و در آسمانهای اسلام پر بزند با مقراض مسیحت قطع میکند و او را با خدا و پیامبر، با امر خدا و امر پیامبر و روحانیت و کتاب مسیحیت آشنا و مأنوس می سازد؛ با دینی که منسوخ شده است.

اگر پژوهشگری کودکی را در سن و سالی که بعد از مدت کوتاهی پژوهشگر و حیات قبل از قرار گرفتن در غار یا جنگل یا آخرین دیدار پژوهشگر را فراموش کند، به غار کوه یا جنگلی قرار دهد و رابطه او را با جهان انسان ها قطع نماید، در حالی که از دور و بدون این که کودک احساس کند و متوجه شود که در پیرامون او یا در جهان غیر از خود او انسان های دیگری هم هستند و شهر و بازار و خانه و حمام و مدرسه و تحصیل و تمدن و فلسفه و

دین و ... هم وجود دارد مراقب وی باشد، این کودک وقتی بزرگ می شود چه تصویری از جهان خواهد داشت و چه دین و ایدئولوژی را اختیار خواهد کرد؛ به چه دلیلی و در چه حدودی؟

و اگر همین تحقیق بر روی ده کودک از ده کشور با ده دین مختلف انجام شود و هر کودک بعد از آنکه هر کدام به جوانی یا به دوران کهنوت رسید به دست ملا یا کشیش یا پندیت و خاخام و ... سپرده شود، این کودکان دیروز که حال بزرگ شده اند، با کدام ادیان آشنا خواهند شد و چه دینی را اختیار خواهند نمود؟ چرا؟

آیا آن کودک دیروز، که اینک به دست خاخام سپرده شده است، می تواند یک مسلمان بار بیاید؟ یا آن یکی که به دست یک مسلمان سپرده شده است میتواند به یک یهود یا مسیحی یا هندو و ... تبدیل شود؟

هر کدام از این کودکان یا جوانان یا سالخوردگان همان دینی را اختیار می کنند که معلم و مربی های شان آن را اختیار نموده است؛ با همان شور و نشاط و شوق و جذبه و ... هر کدام به همان دینی خو می گیرند که مربیان و محیط شان بدان خو گرفته اند.

چرا چنین می شود؟ چه چیز در این تغییر و تعیین ها نقش دارد؟ خواست یک نیروی فرا بشری؟ خواست پژوهشگر؟ خواست خود شخص یا خواست / جبر کشیش و ملا و خاخام و ...؟

هر کدام از این انسانها دینی را اختیار می کند که پرورندگان شان بدان ایمان دارند. هندو به هندوئیسم می گراید و به هندوئیسم میبald و مسلمان به مسلمانی و عیسوی و یهود و ... به مسیحیت و یهودیت و ... می گراید و بدان عشق می ورزد یا ...

برخی هم به انداره ای در دین خود تعصب پیدا می کنند که با بمی در درون عبادتگاه خویش رفته و خود را با ده ها انسان هم آئین و هم کیش و هم دین و هم مذهب ببخیر و بی تقصیر خود به پارچه های گوشت تبدیل می کند.

این تعصب یا این میل و علاقه و از خود گذری از کجا به وجود می آید؟ از آن غار؟ یا از آن جنگل؟ یا از دوران عزلت و تنهایی یا از تطمیع و تهدید یا از پاداش و عقاب؟ کی این میل و این تعصب را در او به وجود آورده است؟

چرا آن کودک، جوان یا مرد سالخورده ای که به دست آن خاخام سپرده شده بود، یک مسلمان، یک هندو یا یک عیسوی بار نمی آید؟ یا چرا عکس آن رخ نمی دهد؟

کار عقل برای شناخت حقیقت جهان و انسان زمانی شروع میشود که میدان توهم و احسان و تصور و نقل محدود شود. هیچ دینی برای وصل کردن نیامده است. ادیان، همه، بشریت را در برابر هم قرار داده اند. جنگ هایی که در طول تاریخ صورت گرفته است و خون هایی که به نام دین ریخته شده است، نه خواست قدرت یا قدرت های فرا بشری بوده است و نه آنها، آن ها را دیکته نموده اند و نه به این تفکرات و دلبستگی ها و اعمالی که بعضاً بسیار کودکان هستند نیرو یا نیرو های بشری احتیاج و علاقمندی دارند!

دین هدیه نیرو یا نیروهای فوق بشری نیست، بازده جبر خانواده و جبر محیط و تصادف است. لطفاً این واقعیت را درک کنید؛ و بگذارید که هر انسان، به هر شکلی که دوست دارد به هستی نگاه کند، همانگونه به هستی نگاه کند.

آزادی انسانها را سلب نکنید. و انسان را به به نام دین - به هیچ نامی - نکشید! انسان را به خاطر انسان بودنش احترام کنید! اوج انسانیت و آزادگی همین است!!